

فصلنامه ادبیات و زبان‌های محلی ایران زمین

(نشریه علمی)

سال دوازدهم - شماره سوم - شماره پیاپی ۳۷ - پاییز ۱۴۰۱

جستاری در وام‌واژه‌های ترکی در زبان محاوره‌ای شعر مشروطه (ص ۱۳۹-۱۶۴)

DOI: 20.1001.1.2345217.1401.12.3.6.0

یعقوب نوروزی^۱

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۱/۸/۲

تاریخ دریافت: ۱۴۰۱/۶/۱

نوع مقاله: مروری

چکیده

یکی از مهم‌ترین ویژگی‌های سبکی شعر عصر مشروطه را می‌توان مردمی‌شدن زبان شعر این دوره دانست. در این دوره، شعر هر چه بیشتر به زبان مردم نزدیک شد و واژگان محاوره‌ای و گفتاری بسیاری به زبان شعر راه یافت. درصد واژه‌های ترکی در زبان محاوره‌ای فارسی به سبب تعاملات گسترده بین زبان ترکی و فارسی، در مقایسه با زبان ادبی، بالاست و این نزدیکی زبان شعر به زبان محاوره، سبب نفوذ و رسوخ هر چه بیشتر لغات ترکی در شعر مشروطه شد که گرایش به کاربرد زبان محاوره‌ای داشت. بررسی شعر مشروطه از جهت ورود واژه‌های ترکی نشان می‌دهد که در این دوره، برخلاف دوره‌های قبل، بسامد واژه‌های ترکی که در زبان محاوره‌ای فارسی کاربرد داشته بر واژه‌های کهن ترکی رایج در متون نظم و نثر، فزونی می‌گیرد. اگر در گذشته واژه‌های کهن ترکی چون طغرا، یارغو، یَزک و غیره کاربرد داشتند؛ در دوره مشروطه واژه‌های رایج در زبان زنده معاصر فارسی که ناشی از ارتباطات روزمره زبان ترکی و فارسی است، بیشتر می‌شود و درصد واژه‌های ترکی بالاست. این پژوهش که به شیوه توصیفی - تحلیلی انجام شده است با بررسی کاربرد واژه‌های ترکی برگرفته از زبان محاوره‌ای فارسی در شعر چند شاعر دوره مشروطه، هم‌ام‌گیری از زبان ترکی در این دوره و هم ارتباط این وام‌گیری زبانی با محاوره‌گرایی زبان شعری شاعران مشروطه را آشکار می‌سازد. با توجه به نتایج این تحقیق می‌توان گفت که حضور واژه‌های عامیانه ترکی در راستای عامه‌گرایی زبانی شعر مشروطه است.

کلمات کلیدی: وام‌واژه‌های ترکی، شعر مشروطه، زبان محاوره.

۱. استادیار گروه زبان و ادبیات فارسی، واحد ماکو، دانشگاه آزاد اسلامی، ماکو، ایران.

۱. مقدمه

زبان به عنوان پدیده‌ای پویا و اجتماعی، متأثر از تعاملات اجتماعی است و وام‌گیری واژگانی از انواع رایج وام‌گیری در بین زبان‌های مختلف است؛ بدین معنا که گویشوران یک زبان همواره لغاتی را از اجتماعاتی که با آنان در تعامل هستند می‌گیرند و جایگزین واژه‌های زبان خود می‌کنند. وام‌گیری واژگانی علل برون‌زبانی؛ همچون علل سیاسی و اجتماعی و علل درون‌زبانی؛ همچون کم‌کوشی زبانی دارد. در دوره مشروطه نیز شعر و ادب فارسی تأثراتی از زبان‌های دیگر داشته است. ورود لغات فرنگی به زبان شاعران مشروطه را می‌توان حاصل تعامل با غرب در این دوره دانست. در کنار واژه‌های فرنگی، حضور لغات ترکی نیز در شعر این دوره دیده می‌شود. لغات ترکی در این دوره بیشتر لغاتی هستند که در زبان محاوره‌ای فارسی راه یافته‌اند و تا آن زمان، کمتر نشانی از آن‌ها در زبان رسمی و ادبی می‌توان یافت. این واژه‌ها در نتیجه تعاملات زبانی گویشوران ترک و فارس ساکن ایران، وارد زبان محاوره و گفتار فارسی شده بودند و با نظر به اینکه شعر مشروطه هر چه بیشتر تلاش می‌کرد تا مردمی باشد؛ به زبان مردم به عنوان مؤلفه‌ای مردمی، نزدیک شده است. در نتیجه این نزدیکی به زبان محاوره، درصد لغات ترکی نیز که در زبان محاوره در مقایسه با زبان ادبی بیشتر بود، در شعر شاعران مشروطه که زبانی مردمی را برای بیان منویات خود برگزیده بودند بیشتر می‌شود. شاعران مشروطه همچون ایرج میرزا، محمدتقی بهار، نسیم شمال، دهخدا و دیگران اشعار خود را به زبان مردم سروده‌اند و برخلاف دوره‌های قبل که شاعران زبانی ادبی را به کار می‌گرفتند و کمتر به واژه‌های عامیانه در شعر توجه داشتند در این دوره تمایل به کاربرد زبان مردم در شعر است و در بهترین حالت، شعر این شاعران، ترکیبی از زبان عامیانه و ادبی است. زبان شعر مشروطه به سبب مردمی بودن، مملوّ از لغات و عبارات و اصطلاحات عامیانه است. به همین سبب، واژه‌های ترکی رایج در زبان محاوره‌ای فارسی نیز در کنار دیگر واژه‌های محاوره‌ای به شعر مشروطه راه یافته‌اند. در این دوره، بسامد لغات ترکی که برگرفته از زبان محاوره‌اند بالاست. هدف پژوهش حاضر این است که کم و کیف نمود و حضور وام‌واژه‌های ترکی را در شعر مشروطه مورد کاوش و بررسی قرار دهد و بسامد کاربرد آن‌ها را در اشعار شاعران برگزیده این دوره، مشخص کند. همچنین به حضور لغات ترکی در زبان عامیانه شعر مشروطه به عنوان ویژگی‌ای سبکی اشاره کند چون کاربرد این لغات ترکی، در راستای ویژگی غالب «عامیانه‌گرایی» زبانی شعر مشروطه نیز هست. در این راستا اشعار ایرج میرزا، محمدتقی بهار، فرخی یزدی، دهخدا، نسیم شمال و عارف قزوینی مورد بررسی قرار گرفته و کاربرد لغات ترکی برگرفته از زبان عامه و گفتار، در شعر این شاعران به عنوان بخشی از عامیانه‌گرایی زبانی این شاعران بررسی شده است.

این پژوهش به روش توصیفی-تحلیلی در صدد پاسخ‌دادن به این پرسش‌هاست:

- ۱- در دوره مشروطه چه نوع لغاتی از زبان ترکی به شعر شاعران این دوره وارد شده‌اند؟
- ۲- درصد کاربرد این لغات در اشعار کدام شاعران بیشتر است؟
- ۳- گرایش به زبان محاوره چه نقشی در کاربرد این وام‌واژه‌ها در شعر مشروطه داشته است؟

۱-۱. پیشینه پژوهش

در مورد حضور واژه‌های ترکی در شعر مشروطه در کتب «سبک‌شناسی» از محمدتقی بهار، «از صبا تا نیما» از آرین‌پور، «تاریخ ادبیات در ایران» از ذبیح‌الله صفا و دیگر کتب تاریخ ادبیات، مطالبی آمده است. همچنین در مورد واژه‌های دخیل ترکی در فارسی کتاب‌هایی همچون «واژگان زبان ترکی در فارسی» از محمدصادق نائبی و «واژه‌های ترکی در زبان فارسی» از رحیمی دردانه ترجمه یونس وحدتی هلان، تألیف شده است. با این همه، تاکنون در مورد لغات ترکی رایج در زبان محاوره‌ای فارسی عصر مشروطه و کم و کیف حضور این لغات، پژوهشی صورت نگرفته است. پژوهش حاضر سعی دارد با جستاری در اشعار ایرج میرزا، محمدتقی بهار، فرخی یزدی، دهخدا، نسیم شمال و عارف قزوینی، واژه‌های دخیل ترکی در شعر این شاعران را مورد بررسی قرار دهد و نوع آن‌ها را مشخص کند.

۲. بحث و بررسی

در شعر شاعران مشروطه، شاهد نمود گسترده‌ای از لغات ترکی دخیل رایج در زبان محاوره‌ای فارسی هستیم. سرودن به زبان زمان و سرودن به زبان مردم سبب شده است این لغات، حضوری پررنگ در شعر شاعرانی همچون ایرج میرزا، بهار، فرخی یزدی، دهخدا، نسیم شمال و عارف قزوینی داشته باشند. از میان این شاعران با اینکه محمدتقی بهار، شاعری ادیب است و زبانی ادبی دارد ولی باز هم لغات دخیل ترکی که در زبان محاوره‌ای فارسی معاصر کاربرد داشته‌اند، در شعر او دیده می‌شود. لغاتی ترکی همچون چاقچور، آلپر، مَرال، خوش اُغر و ده‌ها کلمه دیگر که در زبان شعری این شاعران وارد شده‌اند نمود عامیانه‌گرایی زبانی شاعران مشروطه و استفاده از اجزاء و عناصر زبان محاوره در شعر است. علت این که حضور این واژه‌ها در شعر مشروطه، نمود عامه‌گرایی زبانی شعر مشروطه تلقی شده این است که غالب این واژگان در زبان رسمی و ادبی فارسی تا دوره مشروطه کاربرد نداشته‌اند و نزدیکی زبان شعر به زبان عامه در دوره مشروطه سبب شده است تا در کنار دیگر واژه‌های عامیانه فارسی، لغات ترکی نیز در شعر شاعران مشروطه وارد شوند و این، حاصل سنت‌شکنی شعر مشروطه در ساحت زبان و گرایش به کاربرد زبان مردمی است.

۱-۲. ایرج میرزا

ایرج میرزا در تبریز متولد شده و با زبان ترکی آشنایی داشته است. در شرح حال او چنین آمده است: «ایرج میرزا ملقب به جلال الممالک ابن غلامحسین میرزا ابن فتحعلی شاه قاجار، ولادتش در تبریز بود و به ماه رمضان هزار و دویست و نود هجری قمری. چون به سن رشد و تمیز رسید، پدر در تربیت وی بکوشید و معلمی بر وی گماشت تا پارسی را بیاموخت» (ایرج میرزا، ۱۳۵۳: شانزدهم). او در تبریز سکونت بسیار داشته است و «به مدرسه دارالفنون تبریز که شعبه دارالفنون طهران بود جهت تعلیم زبان فرانسه رفته» (همان، هفدهم) است. به سبب سکونت در تبریز و آشنایی با زبان ترکی، بسامد لغات برگرفته از زبان ترکی در شعر او بالاست. لغاتی همچون چاقچور، آلپر، خوش اُغر (کلمه ترکیب از خوش فارسی + اُغر (به معنی شانس) ترکی)، مَرال، قُرق، قَلعه‌بگ در شعر او پرکاربردند. می‌توان گفت که لغات ترکی به کار رفته در شعر ایرج میرزا غالباً برگرفته از زبان محاوره‌اند. این لغات نه فقط در زبان ترکی رایج در آذربایجان بلکه در زبان محاوره‌ای فارسی نیز کاربرد داشتند و بنابراین کاربرد آن‌ها در شعر ایرج را می‌توان نتیجه عامیانه‌گرایی در زبان شعری این شاعر دانست.

۱-۲-۱. لغات ترکی

- آلپر

آلپر (کلمه ترکیبی از آلپ + آژ) (در معنای قهرمان و دلیر). در لغات التترک این واژه به معنای «مرد شجاع نیرومند» آمده است (نک. کاشغری، ۱۳۷۵: ۵۲۸). این کلمه در زبان گفتاری معاصر، بیشتر معنای «قُلُجماق» و «بز ن بهادر» و «زورگیر» دارد. به چنگ آلپری افتادم امروز (ایرج میرزا، ۱۳۵۳: ۸۱)

- چاقچور

«چاقچور»، «شلوار گشاد زنانه که از کف پا تا کمر را می‌پوشاند و سابقاً زنان هنگام رفتن به کوچه و بازار به پا می‌کردند. به صورت چاخچور، چاقشور و چقشور و چاخشور و چخجیر در زبان فارسی وارد شده است» (شاهمرسی، ۱۳۸۷: ۴۷۷). این واژه ترکی در بیت زیر از ایرج آمده است:

زنان را عصمت و عفت ضرور است نه چادر لازم و نه چاقچور است

(ایرج میرزا، ۱۳۵۳: ۷۹)

- قاج / قاش

قاج یا قاش نیز واژه‌ای ترکی است و در ترکی «قسمت جلو زین اسب که از چوب، شاخ یا فلز سازند» (شاهمرسی، ۱۳۸۷: ۷۵۲). در ترکی، بلندترین قسمت زین اسب را «قاش» می‌نامند. در لغت‌نامه

جستاری در وام‌واژه‌های ترکی در زبان محاوره‌ای شعر مشروطه (ص ۱۳۹-۱۶۴)-----یعقوب نوروزی ۱۴۳۰

دهخدا نیز این واژه، ترکی دانسته شده و معنای آن «قسمت جلو زین اسب که از چوب یا شاخ یا فلز سازند، قاش زین، قاچ زین» است (دهخدا، ۱۳۷۷: ذیل «قاش»).

گور و گوزنی زنده بر زمین
کبک نیاویخته بر قاچ زین
(ایرج میرزا، ۱۳۵۳: ۱۱۱)

- قُرُق

«قُرُق» در زبان محاوره‌ای فارسی کاربرد گسترده‌ای دارد. «قُرُق» در ترکی به معنای «محافظة شده» است. قُرُق یا قُرُوق در زبان ترکی رایج در آذربایجان، همچنین در معنای مرتع و چراگاه حفاظت شده نیز هست که در بیت زیر در معنای اخیر به کار رفته است. این کلمه در دیوان لغات‌الترک به صورت «قُرُق» و «قُرُق» و در معنای «جای ممنوع و حمایت شده برای امیران و جز آن» (کاشغری، ۱۳۷۵: ۷۸۱/ ۷۸۷) آمده است:

شهد لب من نمکیده است کس
در قرق من نچریده است کس
(ایرج میرزا، ۱۳۵۳: ۱۰۶)

- قُرْمَسَاق

قُرْمَسَاق نیز واژه‌ای ترکی به معنی «هر که زن خود به دیگران دهد، آن که دلّالی نامشروع زنان کند» (شاهمرسی، ۱۳۸۷: ۷۸۹) و مترادف با قَلْتَبان در تاریخ بیهقی و ادبیات سنتی است. این واژه از واژگانی است که از زبان ترکی وارد زبان محاوره‌ای فارسی شده است و در شعر ایرج میرزا کاربرد دارد:

این قُرْمَسَاق ز مشروطه چنین آدم شد
جای آن است که رحمت به ستبداد کنند
(ایرج میرزا، ۱۳۵۳: ۱۸۲)

- کَهَر

کَهَر نیز واژه‌ای ترکی است. در لغت‌نامه دهخدا آمده است: «کمیت به عربی اسب سرخ‌رنگ است که به ترکی کَهَر گویند» (دهخدا، ۱۳۷۷: ذیل «کَهَر»). در فرهنگ شاهمرسی هم چنین معنی شده است: «اسب سرخ مایل به سیاه» (شاهمرسی، ۱۳۸۷: ۸۷۴)

تو هم کمتر نیی از آن رونودان
کَهَر کمتر نباشد از کبودان
(ایرج میرزا، ۱۳۵۳: ۹۳)

- مَرال

مَرال (یا مارال) در زبان ترکی به معنای نوعی گوزن است؛ «مَرال: گاو کوهی، غزال، آهو» (معین، ۱۳۸۲: ذیل «مَرال»)/ به شکل مارال نیز تلفظ می‌شود و به «گوزن سفید ماده که رنگ موهای آن تابستان خاکستری روشن مایل به قهوه‌ای و در زمستان تیره‌تر است» (شاهمرسی، ۱۳۸۷: ۹۳۶).

رفت کند هرچه مرال است و میش
برخی بازوی توانای خویش

(ایرج میرزا، ۱۳۵۳: ۹۷)

شهباز از این سپس نزند پنجه بر تدر و
ضرغام از این سپس نکند حمله بر مرال
(همان: ۵۸)

۲-۱-۲. لغات محاوره‌ای ترکیبی ترکی - فارسی

برخی از لغات محاوره‌ای ترکیبی نیز در شعر ایرج دیده می‌شود که ترکیب فارسی-ترکی هستند:

- خوش‌اُغر

خوش‌اُغر از خوش (فارسی) + اُغر (ترکی) ساخته شده است. اُغر در ترکی به معنای «دولت، بخت، کامگاری» (کاشغری، ۱۳۷۵: ۱۶۶) و شانس است. متضاد این کلمه، «بد اُغر» است که این واژه نیز در زبان گفتار پرکاربرد بوده است:

جهان چون خوی تو نقش بر آب است
زمانی خوش اغر گه بد لعاب است
(ایرج میرزا، ۱۳۵۳: ۸۹)

- قَلعه‌بگ

«بگ» یا «بیگ» واژه‌ای ترکی در معنای «بزرگ، بزرگ زاده» و در زبان ترکی رایج در آذربایجان به معنای «داماد» است. کلمه «قَلعه‌بگ» نیز واژه‌ای ترکیبی از قلعه + بیگ یا بگ ترکی است؛ به معنای محافظ قلعه و نگهبان قلعه و بزرگ قلعه. این واژه به صورت «قلعه‌بیگی» نیز کاربرد دارد و در معنای «رئیس قلعه» (شاهمرسی، ۱۳۸۷: ۷۷۵) به کار می‌رود. این واژه، در دوره صفویه در کنار واژه‌هایی چون «بِیگلر بیگی» و «بِگلر آقاسی» پر کاربرد بوده است.

قلعه‌بگی نیست که جلبت کند
حاکم شرعی نه که حدت زند
(ایرج میرزا، ۱۳۵۳: ۱۰۹)

۲-۲. محمدتقی بهار

لغات ترکی به کار رفته در شعر بهار از هر دو گروه واژگان رایج در نظم و نثر سنتی فارسی و واژگان ترکی راه یافته به زبان محاوره‌ای فارسی در دوره مشروطه هستند. بهار شاعری «ادیب» است و تلاش دارد تا به زبان ادبی و زبان سخنة کهن، شعر بسراید؛ بر اساس این، می‌کوشد تا واژگان محاوره‌ای را کمتر در شعر خود وارد کند. این ویژگی، در مورد لغات ترکی نیز صادق است؛ به این معنی که لغات ترکی وارد شده به زبان محاوره‌ای فارسی نیز در شعر او از این قاعده، مستثنی نیستند و این لغات در شعر او و در مقایسه با ایرج میرزا و دیگر شاعران مشروطه کم‌کاربردند همان‌طور که لغات ترکی رایج در متون نظم و نثر پیشین در شعر ایرج میرزا و عارف قزوینی به‌ندرت دیده می‌شود. لازم به ذکر است

که برخی از لغات ترکی در نظم و نثر سنتی فارسی سابقه دارند و مربوط به دوره‌های آغازین تأثیر زبان ترکی بر زبان فارسی‌اند و بیشتر واژگانی درباری‌اند که تحت تأثیر روابط لشکری و کشوری بین ترک‌ها و فارس‌ها وارد زبان فارسی شده‌اند؛ به عنوان مثال می‌توان به طغرا، یرلیغ، یاسا، ایلغار، یزک و یرغو اشاره کرد. برخی از لغات نیز در دوره مشروطه در نتیجه روابط زبانی، از زبان ترکی به زبان محاوره‌ای فارسی راه یافته و در شعر بهار و دیگر شاعران عصر مشروطه آمده‌اند. با توجه به ویژگی‌های زبانی زمانه بهار و توجه به زبان زمان در شعر، شعر «بهار» نیز خالی از لغات ترکی رایج در زبان محاوره‌ای فارسی نیست و بسیاری از لغات ترکی رایج در زبان محاوره‌ای فارسی همچون «قر، چاپیدن، چماق، چلاق، کوک، اتراق، سغدو، چاپار، اُلنگ و غیره» در شعر او کاربرد دارند.

- اُتراق

«اُتراق» از مصدر «اوتورماق» در ترکی به معنای «نشستن و توقف کردن» است. در لغت‌نامه دهخدا ذیل این واژه چنین آمده است: «اُتراق، توقف چندروزه در سفری به جایی» (دهخدا، ۱۳۷۷: ذیل «اتراق»). اتراق کردن؛ نشستن در منزلی چند روزی، موقتاً در منزلی اقامت گزیدن. این واژه در بیت زیر از بهار آمده است.

وندَر آن ماحات کرد آن نامور فتحی عیان زان سپس برگشت و کرد اتراق در دشت مغان
(بهار، ۱۳۸۷: ۸۲)

- اُلنگ

واژه «اُلنگ» در «زبان ترکی به معنی سبزه‌زار» (دهخدا، ۱۳۷۷: ذیل «اُلنگ») است. این کلمه به صورت «اؤلنگ» نیز در معنای مرتع و سبزه‌زار (شاهمرسی، ۱۳۸۷: ۲۴۵) آمده است. این واژه ترکی در زبان عامه فارسی عصر مشروطه کاربرد داشته است.

گه خروشان بر کران مرغزار گه شتابان زی اُلنگی بودمی
(بهار، ۱۳۸۷: ۲۰۰)

- تاراج و تالان

تالان از مصدر تالاماق (غارث کردن، چپاول کردن) به معنای غارت و چپاول است (نک. شاهمرسی، ۱۳۸۷: ۴۰۲). تاراج نیز مترادف با تالان و در معنای «غارث و چپاول و یغما» (همان: ۳۹۸) است. با اتابک ساختیم و تاخیم از هر طرف خانمان خلق را تاراج و تالان ساختیم
(بهار، ۱۳۸۷: ۲۰۳)

ترسی ار باغ بنده را بخری خانه‌ات را کند عدو تالان
(همان، ۴۷۰)

- تاری

کلمه «تاری» نیز واژه‌ای ترکی است؛ به اشکال «تانری» و «تنگری» و «تکری» که تلفظ‌های قدیمی این واژه‌اند به معنی «خدای تعالی، الله عزّ و جلّ» (کاشغری، ۱۳۷۵: ۵۳۱) و «خدا، آفریننده و آفریدگار» (شاهمرسی، ۱۳۸۷: ۴۰۰) بوده است. این کلمه به این شکل تلفظ در ترکی رایج در آذربایجان کاربرد دارد.

ای نبرده کسی به کنه تو راه
تاری و دیو و اورمزد و اله
(بهار، ۱۳۸۷: ۶۶۱)

- چاپار

«چاپار» نیز واژه‌ای ترکی از ریشهٔ چاپ / چاپماق به معنای «چهارنعل رفتن با اسب، دوآیندن، به سرعت راندن و شتاب کردن» است. دهخدا این واژه را ترکی دانسته و در معنای آن می‌نویسد: «پیک، برید، قاصد» (دهخدا، ۱۳۷۷: ذیل «چاپار»). در فرهنگ معین نیز این واژه ترکی و به معنای «پیک و نامه‌بر آمده است» (معین، ۱۳۸۲: ذیل «چاپار»)

که بلیطی گرفته با گاری
سوی مشهد روم به چاپاری
(بهار، ۱۳۸۷: ۷۸۱)

- چاپیدن

«چاپیدن» از لغات محاوره‌ای فارسی وام‌گرفته شده از زبان ترکی است و در زبان معاصر فارسی پرکاربرد است؛ چاپیدن در زبان ترکی به معنی «غارت کردن» و «مصدر جعلی از چاپماق ترکی، غارتیدن، تالان کردن، تاراج کردن، غارت کردن، چپاول کردن، دزدیدن» است (دهخدا، ۱۳۷۷: ذیل «چاپیدن»). «چاپوو» به معنی «غارت، نهب، یغما، تالان، غنیمت. به صورت چپو به معنای غنیمت وارد زبان فارسی شده است» (شاهمرسی، ۱۳۸۷: ۴۷۰). این لغت در بیت زیر از بهار به کار رفته است:

ای ترکمنان نیک‌منظر
ریزید به شهر و قلعه یکسر
چاپید هر آنچه اسب و استر
ز آغوش پدر کشید دختر
(بهار، ۱۳۸۷: ۱۷۱)

- چلاق

کلمه «چلاق» که به صورت‌های «چلاغ»، «چلاخ»، «چولاق»، «چولاغ» و «چولاخ» نیز کاربرد دارد، وام‌واژه‌ای از زبان ترکی در معنای «آدم شل» است. در ترکی «چولاق» به معنی دست شکسته است. واژه «ترکی است به معنی اشل و اعوج و کسی که دست یا پای شکسته یا بریده دارد لیکن بیشتر در پا مستعمل است» (دهخدا، ۱۳۷۷: مدخل «چلاق»). در فرهنگ شاهمرسی در مورد این واژه چنین

جستاری در وام‌واژه‌های ترکی در زبان محاوره‌ای شعر مشروطه (ص ۱۳۹-۱۶۴)----- یعقوب نوروزی ۱۴۷

آمده است: «کسی که دست و پایش شکسته باشد، به صورت چُلاقی و چُلاغُ وارد زبان فارسی شده است» (شاهمرسی، ۱۳۸۷: ۵۰۱).

با راکبان واگون همه رسد به خانه
افتد اگر چُلاقی اندر قفای واگون
(بهار، ۱۳۸۷: ۲۶۸)

- چُمَاق

«چُمَاق» وام‌واژه‌ای از ترکی است که در فارسی به معنی «گرز آهنین شش‌پره» کاربرد دارد (دهخدا، ۱۳۷۷: ذیل «چماق»). در ترکی محاوره‌ای به معنای «چوبدستی» است. شکل قدیمی کلمه که در دیوان لغات‌الترک آمده، «جُمَاق» است و معنای «چوبدست، عصا» (کاشغری، ۱۳۷۵: ۶۰۱) برای آن ذکر شده است.

کردیم علم چماق بیداد
ایمن ز گلوله تفنگ است
گفتیم که هر که پیشکش داد
سبحان الله این چه رنگ است
(بهار، ۱۳۸۷: ۱۷۱)

- سُغَدُو

«سُغَدُو» نیز واژه‌ای ترکی است و در دیوان لغات‌الترک به صورت «سُغْتُو» در معنای «رودگانی که به جگر و گوشت و بوی‌افزارها آکنده، سپس پخته و خورده شود، جگرآکنده، سُغْتُو» (کاشغری، ۱۳۷۵: ۶۷۸) و «سُغْتُ» در معنای «روده‌ها که از بوی‌افزار (ادویه) و برنج و گوشت پر کنند و بیزند و بخورند» (همان، ۶۶۷) آمده است.

آن که گر بر خوان جودش نُه فلک سغدو شود
گزلک عزمش کند در یک دم او را چارپار
(بهار، ۱۳۸۷: ۵۳۴)

- شیشک یا شیشاک

این کلمه در فرهنگ شاهمرسی در معنای «گوسفند نر دوساله، برّه یک‌ساله» (شاهمرسی، ۱۳۸۷: ۷۰۳) آمده است. دهخدا این واژه را ترکی دانسته و آن را چنین معنی کرده است: «گوسپند یک‌ساله، بچه گوسفند یک‌ساله، این لفظ ترکی است» (دهخدا، ۱۳۷۷: ذیل «شیشک»). محمد پروین گنابادی نیز در مورد این واژه آورده است: «در تداول اهالی خراسان، گوسفند نر که بیش از یک سال عمر داشته باشد» (نقل عابدی و قوامی، ۱۳۹۶: ۱۹). در شعر مولوی نیز این واژه ترکی کاربرد دارد و نشان از حضور عناصر عامیانه در زبان شعری مولوی است. «شیشاک حیوانی رام و آرام است و در اینجا [در بیت زیر] نیز چنانکه می‌بینیم به معنای مجازی آن نیز توجه شده است» (عابدی و قوامی، ۱۳۹۶: ۲۰):

خشم سگساران رها کن خشم از شیران ببین
خشم از شیران چو دیدی سر بنه شیشاک شو

(مولوی، ۱۳۷۶: ۸۲۵)

کز رمه شیشک بخود تنها رود

(مولوی، ۱۳۹۰: ج ۶ / ۹۳۶)

گرگ اغلب آنگهی گیرا بود

این واژه در بیت زیر از محمدتقی بهار آمده است:

چون رسد نامه، شیشکی بندند

(بهار، ۱۳۸۷: ۷۰۸)

کاین دو تن بر من و تو می خندند

- قِرْز

«قِرْز» یا «قیز» در زبان ترکی به معنی دختر است. این واژه در زبان محاوره‌ای فارسی راه یافته است. در لغات الترتک نیز «قِرْز» در معنای «دختر، دوشیزه» (کاشغری، ۱۳۷۵: ۷۹۷ / ۸۵۷) آمده است.

آمد چون لیلی از قبیله

(بهار، ۱۳۸۷: ۱۶۹)

اندر ادسا قِزری جمیله

- قُو

«قُو» نیز واژه‌ای ترکی است. معنی «قُو» در لغت‌نامه دهخدا چنین آمده است: «رکوی سوخته و پنبه و صحیح بیخ درختی است... آتش‌گیره» (دهخدا، ۱۳۷۷: ذیل «قُو»). شکل قدیمی این کلمه که در لغات الترتک آمده، «قاف یا قاو» است که در معنای آن چنین آمده است: «آتشگیره و حراقه که بدان زَند (چوب آتش‌زن) را آتش دهند» (کاشغری، ۱۳۷۵: ۷۴۲). در فرهنگ شاهمرسی نیز به شکل «قُوو» و در معنای «فتیله و آتش‌زنه» (شاهمرسی، ۱۳۸۷: ۸۰۶) به کار رفته است. این واژه از لغاتی بوده که در زبان محاوره‌ای فارسی در دوره مشروطه کاربرد داشته است.

چون اخگری که لطمه زند قُو را

(بهار، ۱۳۸۷: ۲۳۱)

زد در پروس شرقی بر دشمن

- قوشچی

«قوشچی» نیز کلمه‌ای ترکی بوده و در معنای «نگاهدار قوش، کسی که نگهبان پرندگان شکاری است، میرشکار» (دهخدا، ۱۳۷۷: ذیل «قوشچی») و بازیار آمده است. «قوش» یا «قُش» در ترکی «نامی است جامع و مطلق برای پرند» (کاشغری، ۱۳۷۵: ۸۰۸) ولی در واژه «قوشچی» بیشتر به پرندگان شکاری اطلاق می‌شود؛ چرا که پرندگان شکاری را بیشتر برای شکار تربیت می‌کردند. واژه قوشچی یا قوشچی در فرهنگ شاهمرسی به شکل «قوشچی» و «قوشجو» آمده و «نگهبان قوش‌های شکاری و آنکه مأمور حفاظت پرندگان شکاری است» (شاهمرسی، ۱۳۸۷: ۷۹۴) معنی شده است.

بی‌رقم، قوشچی و بی‌می، مست

(بهار، ۱۳۸۷: ۶۷۹)

متجدد نما و کهنه پرست

- کوک

کوک یا «کُکُ» در ترکی به معنای «اصل، ریشه و تبار» (کاشغری، ۱۳۷۵: ۹۱۳) و «ریشه، بن، بیخ، مبدأ و خاستگاه» (شاهمرسی، ۱۳۸۷: ۸۶۵) است. با توجه به معنی ریشه، تعبیر «اصل و کوک» به معنای «ریشه و اصل و نسب» در ترکی رایج در آذربایجان کاربرد دارد. این واژه که وارد زبان محاوره‌ای فارسی شده در بیت زیر از بهار آمده است:

زمزمه این دو روزه چیست اگر نیست
مطلع از اصل کوک کار محمد
(بهار، ۱۳۸۷: ۳۷۲)

- گلین

«گلین» در ترکی رایج در آذربایجان به معنای «عروس» است (نک. شاهمرسی، ۱۳۸۷: ۸۸۹). تلفظ قدیمی این واژه در لغات التُرك «کلین» بوده و در معنای «عروس» (کاشغری، ۱۳۷۵: ۹۱۳) آمده است.

پس بلایه گرفت دست گلین
کش ز پرواره آورد پایین
(بهار، ۱۳۸۷: ۷۰۳)

- یلخی یا ایلخی

«ایلخی» یا «یلخی» نیز واژه‌ای ترکی است و در معنای «رمه و گله اسبان، فسیله، سیله، یلخی، دسته اسبان آزاد در مراتع (دهخدا، ۱۳۷۷: ذیل «ایلخی») آمده است. این واژه در فرهنگ شاهمرسی نیز در معنای «گله اسب و شتر در صحرا، رمه اسب» (شاهمرسی، ۱۳۸۷: ۲۷۸) آمده است.

روزی آن‌جا که بود یلخی شاه
شتر و مادبان و قاطر و خر
(بهار، ۱۳۸۷: ۱۰۷۹)

- یورش

«یورش» یا «یوروش» در ترکی به معنای «تاخت و تاز، هجوم، حرکت و پیشروی» (شاهمرسی، ۱۳۸۷: ۱۰۳۹) است. این کلمه از مصدر «یورومق» در زبان ترکی که به معنی «حرکت و پیشروی» است گرفته شده است.

آن جیش گیلان و آن همه غرنده شیر
وآن یورش‌های بزرگ
(بهار، ۱۳۸۷: ۱۹۴)

جیش تزار را یُرشش بگسیخت
چون داس باغبان علف خو را
(همان: ۲۳۰)

۲-۳. فرخی یزدی

لغات ترکی رایج در نظم و نثر کهن در شعر فرخی یزدی کم‌کاربردند و لغات ترکی که استفاده شده‌اند غالباً از لغات راه‌یافته به زبان محاوره‌ای فارسی هستند. او لغات ترکی رایج در زبان عامیانه فارسی همچون کَلَّاش، قُرُق و قَمچی و بیرق را در نظم به کار برده است.

- بیْرِق

واژه «بیْرِق» نیز از لغات ترکی پرکاربرد در فارسی است. «بیْرِق» به معنای «درفش، علم، رایت» (کاشغری، ۱۳۸۷: ۳۹۴) است. بیْرِق در معنای «عَلَم، لوا، درفش، اختر، رایت آمده است» (دهخدا، ۱۳۷۷: ذیل «بیرق»):

بر بام فلک بیْرِق کین برق زند
آشوب صلا بر ملل شرق زند
(فرخی یزدی، ۱۳۸۰: ۲۰۹)

- قُرُق

در بیت زیر نیز واژه ترکی «قُرُق» در معنای «محافظة شده» آمده است:

جذبۀ عشق مرا برد به جایی که ز وصل
فرق بین قرق و محرم و بیگانه نبود
(همان، ۱۲۹)

- قَمچی

«قَمچی» یا «قَمچی» نیز واژه‌ای ترکی است و در فرهنگ لغات الترتک به شکل قَمچی و در معنای «تازیانه» آمده است (نک. کاشغری، ۱۳۷۵: ۸۳۴). قَمچی در لغت‌نامه دهخدا به معنای «شلاخ، سوط و تازیانه» است (دهخدا، ۱۳۷۷: ذیل «قَمچی»). در فرهنگ شاهمرسی به صورت قَمچی، قَمچی، قامچی و در معنای «تازیانه، چوب نازک که سواران در دست می‌گیرند» آمده است (نک. شاهمرسی، ۱۳۸۷: ۷۵۹).

از چیست حقوق و کلا قَمچی کش
یک دفعه دو اسبه آید از صد به دو بست
(فرخی یزدی، ۱۳۸۰: ۱۸۴)

- کَلَّاش

کَلَّاش شکل دیگر واژه «قَلَّاش» است. این واژه در زبان ترکی استانبولی به شکل کَالِش (kalleş) و در معنای «مگار، دغل، پدرسوخته و حقه‌باز آمده است» (هادی، ۱۳۸۹: ۶۳۳). نائبی این کلمه را «ریختی از قالاش / قالاش از ریشه «قاللا» و از مصدر «قاللاماق» به معنی «مسخره کردن و هرزگی کردن»

جستاری در وام‌واژه‌های ترکی در زبان محاوره‌ای شعر مشروطه (ص ۱۳۹-۱۶۴)----- یعقوب نوروزی ۱۵۱

دانسته و آن را «مفلس، بدنام، حیل‌باز» معنی کرده است (نک. نائی، ۱۳۸۰: ۱۶۹، نقل از تاج‌بخش و مهراب پور، ۱۳۹۵: ۱۱۸)

پول تصویری مجلس نبد ار ماه به ماه
اگر آن کهنه حریف این همه کلاش نبود
(فرخی یزدی، ۱۳۸۰: ۴۲)

چون نامۀ ما برای کلاشی نیست
چون خامۀ ما مرتشی از راشی نیست
پس پیشۀ ما هرزه درآبی نبود
پس حرفۀ ما تهمت و فحاشی نیست
(همان: ۱۸۴)

۲-۴. علی اکبر دهخدا

لغات ترکی در شعر دهخدا پرکاربردند. او اغلب لغات ترکی رایج در زبان عامیانه و محاوره‌ای فارسی را در شعر خود به کار برده است. دهخدا با اینکه از دانش زبانی گسترده‌ای برخوردار بوده و پژوهش‌های گسترده‌ای در نظم و نثر کهن فارسی داشته؛ ولی در شعرش به ندرت لغات کهن ترکی دیده می‌شود. لازم به ذکر است که این مطالعات در نظم و نثر سنتی، نتوانسته است در زبان شعری او چندان اثری داشته باشد، برخلاف بسیاری از شعرا که این مطالعات، زبان شعری آنان را به شدت تحت تأثیر قرار داده و زبانی کهنه را برای اشعار آن‌ها رقم زده است. دهخدا به زبان زمان و آمیخته با لغات و واژگان محاوره‌ای شعر سروده است و از این لحاظ در شعر او برخلاف حضور بسیار کم‌رنگ لغات ترکی رایج در نظم و نثر سنتی، لغات برگرفته از ترکی رایج در زبان محاوره‌ای فارسی بیشتر است. از مجموعه این لغات می‌توان به وام‌واژه‌هایی چون ایشک، عم‌قزی، بیک و خان اشاره کرد.

- ایشک

«ایشک» که با تلفظ‌های «اَشْکُ، اِشْکُ» نیز کاربرد دارد در ترکی به معنای «خر، درازگوش» است. ایشک در لغت‌نامه دهخدا در معنای «خر، الاغ، ایشک» آمده است (نک. دهخدا، ۱۳۷۷: ذیل «ایشک»). این واژه در لغات‌الترک به صورت «اَشْکْک» ثبت شده است (نک. کاشغری، ۱۳۷۵: ۱۶۶). در بیت زیر از مولوی نیز این واژه آمده است:

پیش خر خرمهره و گوهر یکی است
آن اشک را در دُر و دریا شکی است
(مولوی، ۱۳۹۰: ج ۶/۹۵۷)

این واژه در بیت زیر از دهخدا آمده است:

زر نابش فتد به کف بی‌شک
بخرد تو بره برای ایشک
(دهخدا، ۱۳۶۱: ۲۳)

- بَکْ

«بَکْ» یا «بِیک / بیگ» نیز واژه‌ای ترکی است. این واژه در دیوان لغات‌الترک به شکل «بَکْ» و در معنای «امیر، فرمانروا» (کاشغری، ۱۳۷۵: ۳۵۸) و در فرهنگ شاهمرسی به اشکال «بک، بیگ، بیگ» و در معنای «بزرگ، داماد، رئیس طایفه، امیر» (شاهمرسی، ۱۳۸۷: ۳۶۷) آمده است. در لغت‌نامه دهخدا نیز در مورد این واژه چنین آمده است: «عنوانی است که به شاهزادگان و نجبا داده می‌شد. این صورت تصحیفی از «بک» است و بعضی که آن را به شکل «بِیک» نویسند، غلط است و این لقبی بوده است پائین‌تر از پاشا و اما خود کلمه «بک» مخفف «بیوک» به معنی بزرگ است. بک، بیگ، بگ، بی، بای (صورت‌های دیگر آن بیکوات و بیکات) کلمه‌ای است ترکی به معنای بزرگ و مهتر، لقب یا عنوان کلی نجبا و بزرگان ترک و غالب ممالک اسلامی همچنین در ایران بعد از اسلام. این کلمه از قرن پنجم هجری به بعد در آخر بعضی اعلام مثل طغرل بک، آق سنقر بک، خواجه بک و یوسف بک به عنوان لقب، ذکر می‌شده است» (دهخدا، ۱۳۷۷: ذیل «بِیک»).

پیش از این بود در دیار اتک

حاکمی نامش «آب دندان بک»

(دهخدا، ۱۳۶۱: ۶۳)

- بِیک و خان

کلمه «خان» نیز در لغات‌الترک به معنای «پادشاه بزرگ» (کاشغری، ۱۳۸۷: ۶۱۸) آمده است ولی در دوره معاصر و در کاربرد ترکی رایج در آذربایجان «خان» به معنای بزرگ و والی یک ناحیه و منطقه اطلاق می‌شود و واژه‌ای ترکی است که در ابیات زیر از دهخدا نیز آمده است:

دور از رو اگرچه اهل دهیم

بیک و خان را که گاو شیردهیم

(دهخدا، ۱۳۶۱: ۷۷)

خان و فغفور و رای من

شاه من شیر و شار من

(همان، ۱۸۲)

- سوخ (سوخان یا سوغان)

«سوخ» که شکل تخفیف‌یافته «سوخان یا سوغان» است در ترکی به معنای «پیاز» است. این کلمه به شکل «سوغَن» در دیوان لغات‌الترک آمده است و معنای «پیاز، بصل» دارد (نک. کاشغری، ۱۳۷۵: ۷۰۶). در فرهنگ شاهمرسی به شکل «سوغان» آمده است (نک. شاهمرسی، ۱۳۸۷: ۶۶۴).

تو نیایی نان خشک و سوخ شب

او همه حلوا کند در شب طلب

(دهخدا، ۱۳۶۱: ۱۲۹)

- عم قیزی

«عم قیزی» نیز واژه‌ای ترکیبی از عمو + قیزی (قیزی) به معنای «دختر عمو» است. «قیزی یا قیزی» در ترکی به معنای «دختر، دوشیزه و باکره» است (نک. شاهمرسی، ۱۳۸۷: ۸۲۰).

زن فرو شد گفت: کای عم قیزی
زود می‌گو که فسوجن چون پزی؟
(دهخدا، ۱۳۶۱: ۵۰)

- وَطَن تاش

این لغت از کلمات ترکیبی عربی و ترکی است که در شعر دهخدا آمده است. تاش یا داش پسوندی ترکی است که معنی مشارکت و همراهی می‌دهد. در دیوان لغات‌الترک، شکل قدیمی کلمه به صورت «دَش» آمده و «پسوند مصاحبت و مقارنه» تلقی شده است (نک. کاشغری، ۱۳۷۵: ۶۲۳). «وَطَن تاش» در معنای «هم‌وطن» است و به افرادی اطلاق می‌شود که در یک کشور مشترک سکونت دارند.

از بعد وطن تاشان کس را بجز ایرانی
شایسته نبیند تا با وی سخن آغازد
(دهخدا، ۱۳۶۱: ۱۵۷)

۲-۵. اشرف‌الدین حسینی (نسیم شمال)

در شعر نسیم شمال نیز لغات ترکی بسیار به کار رفته است؛ البته او لغات دیگر لهجه‌ها را نیز در شعر خود به کار برده است و این یکی از ویژگی‌های سبکی شعر اوست. عباسی مقدم در این باره می‌نویسد: «استعمال لغات رایج در لهجه‌های ایرانی اعم از گیلانی، مازندرانی، طالش، تهرانی، ترکی، نظیر ویریزید، دار سر، عودلاخون، قانلاری و غیره» از ویژگی‌های شعر اوست (نک. عباسی مقدم، ۱۳۹۰: ۵۱). وی همچنین ابیات و مصراع‌هایی از نسیم شمال به زبان ترکی را آورده است و این نیز از ویژگی‌های شعر اوست: «استعمال ابیات از زبان‌های دیگر به صورت ملمع:

ژورنالده بو خلقی ایلمه خوار آ ملا
بیهوده مزن چانه بسیار آ ملا (همان: ۵۲)

در شعر نسیم شمال لغات محاوره‌ای ترکی بسامد بالایی دارند و درصد واژگانی که برگرفته از زبان محاوره‌ای ترکی در عصر شاعرند بسیار بیشتر از واژگانی است که برگرفته از زبان متون نظم و نثر سنتی است. لغات برگرفته از زبان محاوره‌ای ترکی مثل قازغان، قاپیدن، چپو، بیلاق، خاناجی در شعر او کاربرد دارند.

- آبجی

«آبجی» هم از لغات ترکی است که در سده اخیر وارد زبان گفتاری فارسی شده است. در فرهنگ شاهمرسی آمده است که: «آبجی، کوچک شده آباجی است» (شاهمرسی، ۱۳۸۷: ۳۱) و آباجی نیز در معنای «خواهر بزرگتر، از واژه آقاباجی یا آغاباجی گرفته شده است. فارس‌زبان‌ها آن را «آبجی» نیز تلفظ می‌کنند» (همان: ۲۹)

فکر آتش کن که مردم آبجی جون
شام هم امشب نخوردم آبجی جون
(اشرف‌الدین حسینی، ۱۳۷۱: ۱۱۱)

- املیک

املیک کلمه‌ای ترکی است. شاهمرسی در معنای آن می‌نویسد: «بَرّه گوسفند یا بزى که تازه علف‌خور شده است، بَرّه‌ای که در فصل بهار متولد شده باشد» (شاهمرسی، ۱۳۸۷: ۱۹۳). دهخدا نیز به خطا «بَرّه فریه، بَرّه‌ای که شیر مادر او بسیار باشد» (دهخدا، ۱۳۷۷: ذیل «املیک») معنی کرده است. این کلمه از مصدر «اَمَمَک» است که در ترکی به معنای «مکیدن، شیر خوردن» است (نک. شاهمرسی، ۱۳۸۷: ۱۹۳). واژه «املیک» صفت است و صفت برای بَرّه به حساب می‌آید؛ یعنی بَرّه‌ای که دیرتر از موعد زاده شده است. در فرهنگ ناظم‌الاطباء، فارسی پنداشته شده است که نادرست است. این کلمه در ترکی رایج در آذربایجان به معنای بَرّه‌ای است که دیرتر از موعد زاده شده است و کوچک‌تر از بره‌های دیگر است به کار می‌رود. بنابراین، معانی ذکر شده در فرهنگ‌ها نادرست می‌نماید. در فرهنگ ترکی استانبولی، این کلمه در معنای «بَرّه یا بزغاله‌ای که بسیار دیرتر از موعد متولد شود» (آکالین و دیگران، ۲۰۰۹: ۶۳۳) آمده است که معنای درست و دقیقی است.

آن بَرّه‌های املیک بی شیر مانده یکسر
گاوان و گوسفندان لاغر شده سراسر
(اشرف‌الدین حسینی، ۱۳۷۱: ۳۴۱)

- بَرک

«بَرک» نیز واژه‌ای ترکی و در معنای «نقش و نگار» است (نک. کاشغری، ۱۳۷۵: ۳۳۴). دهخدا در معنی این واژه می‌نویسد: «شاید از کلمه ترکی و از مصدر بَرَمَقْ باشد، آرایش که زن روی خویش را کند از سفیداب و سرخاب و وسمه و زنگک و خال و سرمه و جز آن» (دهخدا، ۱۳۷۷: ذیل مدخل بَرک). در فرهنگ شاهمرسی نیز در معنای «تزئین، آرایش، زینت و زیور» آمده است (نک. شاهمرسی، ۱۳۸۷: ۳۳۰).

دختر زارع زحمتکش عریان و جوان
زرد گردیده ز گرما و گرفته یرقان

با بَزْکِ دختر ارباب به گلزار روان (اشرف‌الدین حسینی، ۱۳۷۱: ۱۴۲)

- چُلاق

در مورد وام‌واژه «چُلاق» در صفحات پیشین، ذیل اشعار محمدتقی بهار توضیح داده شد. نسیم شمال نیز در اشعار خود از این لغت ترکی استفاده کرده است:

دو زن داره بازم دلش زن می‌خواد
(اشرف‌الدین حسینی، ۱۳۷۱: ۲۷۹)

آخ که این احمق پیر چُلاق

اهل قزوین همه ز کور و چُلاق

داده تغییر مشرب و اخلاق

کرده عادت به خوردن قشلاق (همان: ۳۹۹)

- خانباچی

«خانباچی» هم از لغاتی است که در دوره معاصر وارد زبان گفتاری فارسی شده است. «این لفظ از دو قسمت تشکیل شده است؛ یکی «خان» که مخفف «خانم» است و دیگر «باچی» که کلمه‌ای ترکی به معنی «خواهر» است و مجموعاً یعنی «خانم‌خواهر» (نک. دهخدا، ۱۳۷۷: ذیل «خانباچی»). البته این واژه در معنای «خواهر بزرگ» نیز است؛ چرا که یکی از معانی خان در ترکی «بزرگ» است:

یک قران دارم من از مال حلال

(اشرف‌الدین حسینی، ۱۳۷۱: ۱۱۱)

خانباچی می‌گفت با آقا جلال

که چه آورده بلا بر سر من

(همان: ۱۵۲)

خانباچی غافلی از شوهر من

- خان و بَک (بیک)

خان و بَک از کلمات ترکی بود که در شعر بهار توضیح داده شد. این لغات در شعر نسیم شمال نیز آمده‌اند:

صحبت خان و بک و اعیان کجا

(اشرف‌الدین حسینی، ۱۳۷۱: ۱۱۲)

ما کجا و نعمت الوان کجا

اهل عیش است و بک است و خان است

(همان: ۱۵۳)

گفتم این شوهر من انسان است

- دهباشی / یوزباشی

یوزباشی و دهباشی نیز کلمات مرگب ترکی هستند. دهخدا ضمن اینکه واژه یوزباشی را واژه‌ای ترکی می‌داند در معنای آن می‌نویسد: «کلمه ترکی است (از: یوز، صد+ باش، رئیس و سر+ ی) و معنی ترکیبی آن سردار و رئیس صد نفر است. رئیس صد تن. قائد صده. سردار صد کس» (دهخدا، ۱۳۷۷: ذیل «یوزباشی») این واژه از زمان صفویه در زبان فارسی پرکاربرد بوده است. «سروان، رئیس صد تن» (شاهمرسی، ۱۳۸۷: ۱۰۴۰)

دهباشی: مرگب از ده فارسی و باشی ترکی: سردسته ده نفر / رئیس ده نفر، میر ده، فرمانده ده نفر از سپاه (نک. دهخدا، ۱۳۷۷: ذیل «دهباشی»).

یاد آن میرآخور ناشی به خیر
(اشرف‌الدین حسینی، ۱۳۷۱: ۱۸۷)

یاد دهباشی و یوزباشی به خیر

- طُولان

طُولان نیز واژه‌ای ترکی و در معنای «باز شکاری، شاهین و عقاب» و کنایه از «شجاع، جسور و چالاک» است (نک. شاهمرسی، ۱۳۸۷: ۷۰۸). طُولان در ترکی رایج در آذربایجان، رمز زیبایی است و نامی است که برای زنان به کار می‌رود. در بیت زیر، منظور معنی کنایی آن یعنی «زیبایی» است. در فرهنگ «دیل دنیز» نیز به این ویژگی اشاره می‌شود: «نوعی شاهین زیبا، در شعر و ترانه به عنوان رمز زیبایی (بعضا: قدرت) آمده است» (هادی، ۱۳۸۹: ۲۹۸) به شکل «ترلان» نیز نوشته می‌شود.

نوجوانان مست و طرلان جمله با فرم جدید (اشرف‌الدین حسینی، ۱۳۷۱: ۳۹۴).

- قاپوچی

قاپوچی نیز از واژگانی است که در دوره صفویه وارد زبان فارسی شده است. در فرهنگ عمید در معنی این واژه و تاریخچه آن چنین آمده است: «قاپچی، در دوره صفویه و پس از آن، دربان» (عمید، ۱۳۸۹: ذیل «قاپچی»). این واژه از کلمه قاپو (قاپی) ترکی به معنای «در و دروازه» و «چی» که پسوند نسبت شغلی است، ساخته شده است. در فرهنگ شاهمرسی نیز چنین بیان شده است: «دربان، حاجب، در دوره صفوی و پس از آن، دربان به‌ویژه دربان عمارت سلطنتی، نگهبان، پیشخدمت» (شاهمرسی، ۱۳۸۷: ۷۲۶).

قاپوچی گوید که گم شو بی حیا (اشرف‌الدین حسینی، ۱۳۷۱: ۱۱۲)

- قاپیدن و چاپیدن و چپو

فعل عامیانه «قاپیدن» که در فارسی محاوره‌ای امروز نیز کاربرد دارد از زبان ترکی وام گرفته شده است. قاپیدن از مصدر «قاپماق» ترکی و در معنای «(ربودن)» (شاهمرسی، ۱۳۸۷: ۷۲۶) آمده است. در لغت‌نامه در مورد این واژه آمده است: «این واژه به صورت ترجمه شده قاپیدن به معنی دزدیدن و کش رفتن وارد زبان فارسی شده است» (دهخدا، ۱۳۷۷: ذیل «قاپیدن»). این واژه از واژگانی است که در سده اخیر وارد زبان فارسی محاوره‌ای شده است و در گذشته کاربرد نداشته است. چاپیدن و «چپو» نیز که شکل عامیانه این فعل است برگرفته از زبان ترکی و در معنای «تاراج کردن، غارت کردن، چپاول کردن، به یغما بردن» آمده است.

کوکوی برشته را زبشقاب	قاپید به حالت چپو خورد
با دو صد حيله کار خود دیدید	(اشرف‌الدین حسینی، ۱۳۷۱: ۹۶)
هر کجا پول بود قاپیدید	مال و اموال خلق چاپیدید
پنیر چرب را روباه قاپید	تا مگر مصرف قمار کنید
	(همان: ۳۹۳)
	همه هستیش را چون دزد قاپید
	(همان: ۶۱۴)

چپو و چپاول نیز واژه‌ای ترکی است که در صفحات پیشین توضیح داده شد.

جایی که همه دزدند تو دزد چپوگر باش (همان: ۲۱۳)

آیا به تو چه دزدان خوردند و چپو کردند (همان: ۲۱۴)

چپو شد مال مظلومان به این عنوان چه می‌گویی (همان: ۴۲۴)

- قارداش

«قارداش» نیز کلمه‌ای ترکی و به معنای «برادر» است. این کلمه در فرهنگ شاهمرسی در معنای «برادر، دوست، رفیق» آمده است (نک. شاهمرسی، ۱۳۸۷: ۷۴۳).

نه آخر ما رفیق داش بودیم	به هم قارداش بودیم
	(اشرف‌الدین حسینی، ۱۳۷۱: ۳۰۳)

- قازقان یا قازغان

این کلمه به اشکال متفاوت «قازغان، غازغان، قازقان، خازغان، قَزَعَن، عَزَعَن» (فرهنگستان زبان و ادب فارسی، ۱۳۹۴: ۴۹) کاربرد داشته و در لغت‌نامه‌های متفاوت به آن اشاره شده است. در برهان قاطع آمده است: «قازقان با زای نقطه‌دار و قاف بر وزن آشیان، دیگ بزرگ را گویند که در آن چیزی پزند. گویند این لغت ترکی است» (خلف تبریزی، ۱۳۴۲: ۱۵۱۴/۳). در فرهنگ شاهمرسی نیز چنین آمده است: «به صورت قازغان در زبان فارسی و به صورت القزان در زبان عربی وارد شده است» (نک. شاهمرسی، ۱۳۸۷: ۷۵۰). این واژه در ترکی رایج در آذربایجان به شکل «قازان» تلفظ می‌شود. با نظر به اینکه در فرهنگ دهخدا این واژه به شکل «قازغان» آمده روشن می‌گردد که در دوره مشروطه این شکل تلفظ نیز کاربرد داشته است و در سده اخیر، شکل تلفظ «قازان» به سبب تغییر و تحولات در زبان ترکی رایج در آذربایجان، غالب شده است.

الا ای مطبخی زحمت مده کفگیر و قازقان را میان دیگ جوشان می‌خورم مرغ و فسنجان را
(اشرف‌الدین حسینی، ۱۳۷۱: ۹۱)

اعیان همه نمایند احسان پلو فسنجان دل می‌برد صدای کنگیر صوت قازغان
(همان: ۳۳۸)

- قاطی / قاطی شدن

معنای این واژه ترکی در لغت‌نامه دهخدا بدین صورت آمده است: «قاتی، از ترکی از قاتمک و قاتمق، مخلوط، درهم، قاطی» (دهخدا، ۱۳۷۷: ذیل «قاطی»).

در میان آتش‌رندان چون نخود قاطی مشو اعتدالی بوده‌ای اکنون دموکراتی مشو
(اشرف‌الدین حسینی، ۱۳۷۱: ۲۷۶)

میل داری همه جا سرّ تو را فاش کنم نخود حرف تو را قاطی هر آتش کنم
صحبت دزدی آن رند قزلباش کنم داستان سگ و انبانه بگویم یا نه
(همان: ۲۸۶)

- قَدَعَن / قَدَعَن شدن

«قَدَعَن» هم کلمه‌ای ترکی است که در لغت‌نامه دهخدا آمده و «مانع آمدن از کاری» معنی شده است. اصل کلمه در ترکی «قاداغان» است که در لغت‌نامه شاهمرسی آمده و در مورد آن چنین نوشته شده است: «ممنوع، غیر مجاز، غیر قانونی، به صورت قَدَعَن وارد زبان فارسی شده است» (شاهمرسی، ۱۳۸۷: ۷۳۲). این تلفظ از واژه قَدَعَن در شهرستان ماکو و شهرستان‌های همجوار کاربرد دارد.

جستاری در وام‌واژه‌های ترکی در زبان محاوره‌ای شعر مشروطه (ص ۱۳۹-۱۶۴)----- یعقوب نوروزی ۱۵۹

ای وای که در شهر گدایی قدغن شد
ولگردی و انگشت‌نمایی قدغن شد
(اشرف‌الدین حسینی، ۱۳۷۱: ۱۲۲)

- قَرَاقُوش

«قَرَاقُوش» یا «قَرَاقُوش» در ترکی به معنای «عقاب، شاهین» است (نک. کاشغری، ۱۳۷۵: ۷۷۳). «قَرَاقُوش» در زبان گفتاری ترکی رایج در آذربایجان، رمز چابکی و چالاکی است. در فرهنگ شاهمرسی به صورت قراغوش و قاراقوش در معنای «پرنده‌ای سیاه‌رنگ با نوک خمیده قوی و پنجه‌های با قدرت، عقاب سیاه» به کار رفته و صورت دیگر آن «قارا شونقور» است (نک. شاهمرسی، ۱۳۸۷: ۷۳۸) آمده است.

آن درخت چنار بدنامست
چون قَرَاقُوش بر لب بامست
(اشرف‌الدین حسینی، ۱۳۷۱: ۳۵۷)

خودنمایی به روی آب خطاست
چون قَرَاقُوش در کمین شماست
(همان: ۶۳۷)

- قَشُّو

قَشُّو: «از ترکی قاشمق به معنی خاریدن. آلتی است از آهن با دندان‌ها که اسب را بدان خارند. شانه ستورخانه» (دهخدا، ۱۳۷۷: ذیل «قشو»)، معین نیز این واژه را ترکی دانسته و در معنای آن می‌نویسد: «آلت فلزی دندان‌دار که بر بدن چارپایان می‌کشند» (معین، ۱۳۸۲: ذیل قشو). «قَشُّولاماق» در ترکی رایج در ماکو در معنای «تیمار کردن» است. این کلمه در بیت زیر در معنای مطلق «شانه کردن» به کار رفته است و صرفاً به ابزاری که با آن اسب را می‌خاراند اطلاق نشده است.

زنم از شانه صندل به سر و ریش قشو
قول یارو خرمشو
(اشرف‌الدین حسینی، ۱۳۷۱: ۱۸۹)

- قُلْجُمَاق

در فرهنگ شاهمرسی آمده است: «قُلْجُمَاق و قولچوماق که شکل دیگر این کلمه است در معنای کسی که دستش مانند چوماق است، پرزور، قوی، نیرومند و زورگو. به صورت قُلْجُمَاق وارد زبان فارسی شده است» (شاهمرسی، ۱۳۸۷: ۸۰۱). دهخدا نیز این کلمه را ترکی دانسته و در مورد آن می‌نویسد: «اوباش، این کلمه مرکب از «قُل» به معنی بازو و «جُمَاق» است و به کسی گفته می‌شود که دارای بازوانی قوی و نیرومند باشد» (دهخدا، ۱۳۷۷: ذیل «قُلْجُمَاق»).

چارپسر داری همه قُلْجُمَاق

زود بده مادرشان را طلاق

فکر سه زن کن زره اشتیاق (اشرف‌الدین حسینی، ۱۳۷۱: ۱۱۶)

- قَیْنَاغ

قَیْنَاغ ترکی و به معنی خاکینه است. به شکل قَیْنَاغ و قایقاناق در فرهنگ شاهمرسی به کار رفته و در معنای «خاکینه» آمده است (نک. شاهمرسی، ۱۳۸۷: ۷۶۸).

کوبیده قلقلی به عدم گشت ره سپیر
شغلی به قَیْنَاغ محول نمیشود
(اشرف‌الدین حسینی، ۱۳۷۱: ۲۶۲)

- قَیْمَاق

«قَیْمَاق» نیز واژه‌ای ترکی و در معنای «سرشیر» (نقل از دهخدا، ۱۳۷۷: ذیل «قیماق») و «خامه، رویه شیر» (شاهمرسی، ۱۳۸۷: ۷۶۸) است که در شعر نسیم شمال آمده است:

روغن و لور و پنیر و قَیْمَاق
بود در خانه ما مبل اطاق
(اشرف‌الدین حسینی، ۱۳۷۱: ۱۵۲)

واژه «لور» نیز در فرهنگ شاهمرسی چنین تعریف شده است: «پساب پنیرگیری را می‌جوشانند و لور تهیه می‌کنند. از آن برای تهیه خمیر و پخت نان استفاده می‌کنند و اضافه آن را به طیور می‌دهند. شیر دلمه شده، شیر بسته شده» (شاهمرسی، ۱۳۸۷: ۹۳۲)

- یِیْلَاق

«یِیْلَاق» نیز واژه‌ای ترکی و در معنای «سردسیر و تابستانگاه» است. این واژه در دیوان لغات‌الترک به شکل «یِیْلَاق» و در معنای «جای تابستانی، تابستانگاه، ییلاق، سردسیر» آمده است (نک. کاشغری، ۱۳۷۵: ۱۰۹۹). در فرهنگ شاهمرسی نیز به شکل «یایلاق» و «یِیْلَاق» ذکر شده است (نک. شاهمرسی، ۱۳۸۷: ۱۰۳۳).

فصل یِیْلَاق چه آب‌ها می‌خوردیم
دیگ جوش‌ها کباب‌ها می‌خوردیم
(اشرف‌الدین حسینی، ۱۳۷۱: ۱۰۰)

۲-۶. عارف قزوینی

در شعر عارف قزوینی نیز می‌توان حضور لغات ترکی را دید. با اینکه عارف، شاعری میهن‌پرست بوده و در اشعار خود همواره به این تفکر خود اشاره کرده است و با ترکان و زبان ترکی سرستیز داشته است

جستاری در وام‌واژه‌های ترکی در زبان محاوره‌ای شعر مشروطه (ص ۱۳۹-۱۶۴)----- یعقوب نوروزی ۱۶۱

اما «نکته قابل ذکر در مورد عارف و زبان شعری وی این که علی‌رغم بی‌میلی ظاهری او به زبان ترکی، در پیکره کلی شعرش لغات ترکی مانند یرغو، سوقات، قشون، چپاول، چماق و امثالهم توانسته‌اند جایی برای خود دست و پا کنند» (دل‌اوز، ۱۳۹۵: ۱۳۳)

در زبان شعری عارف، هم لغات ترکی رایج در نظم و نثر سنتی فارسی و هم لغات ترکی رایج در زبان محاوره‌ای فارسی را می‌توان دید. کلمات کهنی چون یرغو، یغما، بیرق و یراق و لغات ترکی رایج در زبان محاوره‌ای فارسی عصر مشروطه همچون قُلچُمَاق، چُمَاق، کوپک اوغلی و غیره در شعر او دیده می‌شود.

- قشون

این کلمه نیز در معنای «لشکر، گروهی از فوج» آمده است (نک. دهخدا، ۱۳۷۷: ذیل «قشون») و معین در معنای واژه می‌نویسد: «مجموع سپاهیان یک کشور؛ ارتش» (معین، ۱۳۸۲: ذیل «قشون»).

بی قتلَم صف مژگان ز چه آراسته‌ای
بهر یک تن ز چه صد فوج قشون می‌آید
(عارف قزوینی، ۱۳۴۲: ۱۶۴)

ایران فدای بوالهوسی‌های خائنین
گردیده یک قشون فداکارم آرزوست
(همان: ۱۹۱)

- قُلچُمَاق

«قُلچُمَاق» در زبان محاوره‌ای فارسی به معنی «قوی و زورمند» است. در مورد این واژه نیز در صفحات پیشین و ذیل اشعار نسیم شمال توضیح داده شد.

گرفت چون ز کفت دزد قُلچُمَاق چُمَاق
دگر نه دست دفاعت بود نه راه فرار
(عارف قزوینی، ۱۳۴۲: ۲۴۶)

- کُوپِکْ اوغلی

«کُوپِکْ اوغلی» نیز واژه ترکی دخیل در زبان محاوره‌ای فارسی است. این کلمه از دو بخش «کُوپِکْ» که در ترکی به معنای «سگ» است (نک. دهخدا، ۱۳۷۷: ذیل «کُپِکْ») و «اوغلی» یا «اوغلو» که در ترکی به معنی «پسر / زاده / فرزند» است تشکیل شده و در مجموع به معنای «پدر سگ» است. در بیت زیر از عارف آمده است:

کُوپِکْ اوغلی و حرف‌های کلفت
ز آنچه ناید بگفت با وی گفت
(عارف قزوینی، ۱۳۴۲: ۲۵۳)

- یِراق / یِراغ

«یِراق» یا «یِراغ»، شکل کهن این واژه «یِرق» بوده و در دیوان لغات‌الترک در معنای «نام جامع و عمومی برای زره‌ها و جوشن‌ها» (کاشغری، ۱۳۷۵: ۱۰۰۹) آمده است. دهخدا نیز این واژه را ترکی و در معنای «سلاح، اسلحه سپاه مثل شمشیر و سپر و تیر و کمان و غیره» دانسته است (نک. دهخدا، ۱۳۷۷: ذیل «یِراق»). در کاربرد شفاهی در مناطق مختلف آذربایجان و در شهرستان ماکو این کلمه در معنای «زین اسب و ملزومات آن» نیز استفاده می‌شود و منظور از یِراغ در بیت زیر بیشتر با این معنی سازگاری دارد.

به سر نی کله، لیک فوج سردار
به هر ده یِراغ اسب بین سر سالار
(عارف قزوینی، ۱۳۴۲: ۳۲۷)

۳. نتیجه‌گیری

لغات ترکی و کاربرد پررنگ این لغات - که در زبان عامیانه فارسی در عصر مشروطه کاربرد داشته - در شعر شاعران مشروطه، بار دیگر «مردمی بودن» زبان شعر مشروطه و تأثیرپذیری این شاعران از زبان عامه را می‌رساند و زبان اینان را زبانی مردمی جلوه می‌دهد؛ چرا که این لغات نه برگرفته از زبان رسمی بلکه برگرفته از زبان محاوره‌ای است. این لغات با مهم‌ترین ویژگی زبان شعر مشروطه که همانا «عامیانه‌گرایی» زبانی و برخوردار از اجزا و عناصر زبان گفتار است، هم‌راستا است. لغات ترکی رایج در زبان محاوره‌ای فارسی نیز در این دوره در کنار دیگر واژگان محاوره‌ای فارسی در زبان شعر وارد می‌شوند و این ویژگی را که زبان شعر مشروطه در بند ادبیت و زبان ادبی نیست تثبیت می‌کنند. لغات رایج ترکی در زبان محاوره‌ای فارسی در این دوره، همچون دیگر واژگان محاوره‌ای فارسی، فرصت عرض اندام گسترده‌تری نسبت به گذشته در شعر فارسی می‌یابند و با تغییر رویکرد زبانی شاعران مشروطه، به زبان شعر وارد می‌شوند. واژگانی همچون قُلچُمَاق، اَلبَر، قُرُق، قُرُمَاق، چَلَاق، چاپیدن و ده‌ها لغت دیگر ترکی دخیل در زبان محاوره فارسی با حضور خود در کنار دیگر واژگان محاوره‌ای، ویژگی محاوره‌ای بودن زبان مشروطه را هرچه پررنگ‌تر می‌کنند. کاربرد این وام‌واژه‌ها نشان از تعاملات زبانی بین این دو زبان و همزیستی در جغرافیای ایران و تأثیر و تأثر متقابل این دو زبان از هم در طول دوره مشروطه دارد. درصد واژگان ترکی در شعر سید اشرف‌الدین حسینی بیشتر از دیگر شاعران موضوع این پژوهش است. بر اساس این مطالعه، محمدتقی بهار، ایرج میرزا، فرخی یزدی و عارف قزوینی از نظر بسامد کاربرد وام‌واژه‌های ترکی، به ترتیب در مرتبه‌های بعدی قرار دارند.

منابع

- ۱- آکالین و دیگران. (۲۰۰۹). فرهنگ لغت ترکی، آنکارا: مؤسسه زبان ترک.
- ۲- ایرج میرزا. (۱۳۵۳). ایرج میرزا و خاندان و نیاکان او، به اهتمام محمد جعفر محبوب. چ سوم. تهران: گلشن
- ۳- بهار، محمدتقی. (۱۳۸۷). دیوان اشعار، تهران: نگاه.
- ۴- تاج بخش، اسماعیل و مهرباب پور، فاطمه. (۱۳۹۵). «تأملی در واژه‌های ترکی دخیل نارایج در مثنوی معنوی»، نشریه پژوهش‌های زبان‌شناسی تطبیقی، ۶ (۱۲)، ۱۰۷-۱۲۵
- ۵- خلف تبریزی، محمدحسین. (۱۳۴۲). برهان قاطع، به اهتمام محمد معین، چاپ دوم، تهران: کتابفروشی ابن‌سینا
- ۶- دلاویز، مسعود. (۱۳۹۵). «انعکاس ریشه‌های تمدن ایرانی در شعر عارف قزوینی»، مجله پژوهش‌های نقد ادبی و سبک‌شناسی، ۷ (۲)، ۱۲۵-۱۵۰
- ۷- دهخدا، علی‌اکبر. (۱۳۶۱). دیوان، به کوشش محمد دبیر سیاقی، چاپ دوم، تهران: تیراژه
- ۸- دهخدا، علی‌اکبر. (۱۳۷۷)، لغت نامه، زیر نظر محمد معین و سید جعفر شهیدی، تهران: دانشگاه تهران
- ۹- زارع شاهمرسی، پرویز. (۱۳۸۷). فرهنگ شاهمرسی، تبریز: اختر
- ۱۰- زمانی فراهانی، مجتبی. (۱۳۸۶). پول، ارز و بانکداری، چاپ سوم، تهران: انتشارات ترمه
- ۱۱- عابدی، محمود و قوامی، بدریه. (۱۳۹۶). «کلمات ترکی (ترکی مغولی و عثمانی) در غزلیات مولوی»، مجله آینه میراث، ۱۵ (۱)، ۳۰-۱۱
- ۱۲- عارف قزوینی، میرزا ابوالقاسم. (۱۳۴۲). دیوان، چاپ اول، تهران: چاپخانه مشرقی
- ۱۳- عباسی مقدم، علیرضا. (۱۳۹۰). «ویژگی‌های سبکی شعر نسیم شمال»، مجله رشد آموزش زبان و ادبیات فارسی، ۱۰۰، ۵۳-۵۰
- ۱۴- عمید، حسن. (۱۳۸۹). فرهنگ فارسی عمید، چاپ اول، تهران: اشجع
- ۱۵- فرخی یزدی، محمد. (۱۳۸۰). مجموعه اشعار، تدوین مهدی اخوت-م. ع. سپانلو، تهران: نگاه
- ۱۶- فرهنگستان زبان و ادب فارسی. (۱۳۹۴). دستور خط فارسی، چاپ سیزدهم، تهران: فرهنگستان زبان و ادب فارسی

۱۶۴ فصلنامه ادبیات و زبان‌های محلی ایران زمین، دوره ۱۲، شماره ۳، پیاپی ۳۷، پاییز ۱۴۰۱

- ۱۷- کاشغری، محمود بن حسین. (۱۳۷۵). دیوان لغات‌الترک، ترجمه و تنظیم از دکتر محمد دبیرسیاقی، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
- ۱۸- اشرف‌الدین حسینی. (۱۳۷۱). دیوان، چاپ اول، تهران: انتشارات اساطیر
- ۱۹- معین، محمد. (۱۳۸۲). فرهنگ فارسی، چاپ هجدهم، تهران: امیرکبیر
- ۲۰- مولوی، جلال‌الدین محمد. (۱۳۷۶). کلیات شمس تبریزی، تصحیح بدیع‌الزمان فروزانفر، تهران: امیرکبیر
- ۲۱- مولوی، جلال‌الدین محمد. (۱۳۹۰). مثنوی معنوی، به تصحیح رینولد ا. نیکلسون، چاپ پنجم، تهران: هرمس
- ۲۲- هادی، اسماعیل. (۱۳۸۹). لغت‌نامه جامع تیمولوژیک ترکی-فارسی «دیل دنیز»، تبریز: اختر